

اصحاب سراجچه

سید حسن امین

دانشکده حقوق دانشگاه گلاسگو - انگلستان

چکیده:

دهه های نهائی قرن سیزدهم هجری، شاهد جریانهای فکری و اجتماعی تشکلهای متعددی در جهت تجدید فکر دینی و اصلاحات اجتماعی بود. یکی از این نهضت های فرهنگی - اجتماعی، تجمع «اصحاب سراجچه» در خراسان به همراهی حاج میرزا حبیب خراسانی، خدیو گیلانی، فاضل خراسانی، صید علی خان درگزی، رئیس الطلاب سزواری و یاران ایشان بود. اصحاب سراجچه، عموماً از طبقه عالمان و نخبگان فرهنگی مقیم خراسان بودند و در چهار چوبه التزام به اسلام و روح دیانت و پرهیز از تعصب و ریا، بر تجدید و احیاء فکر دینی، و لزوم اصلاحات فرهنگی و اجتماعی تأکید داشتند. این تشکل فرهنگی - اجتماعی که زیر چتر عرفان تجربی و تزکیه نفس پیدا شده بود، با تحریک عوام بوسیله رهبران سنتی فرهنگی و سیاسی، محکوم و سرکوب شد.

کلید واژه ها: نهضت های فرهنگی، تشکلهای مدنی، تجدید فکر دینی، عرفان تجربی،

اصلاحات اجتماعی، قرن سیزدهم هجری، سرگذشت و آراء، اصحاب سراجچه.

«اصحاب سراجچه» طایفه ای از اهل معرفت و عالمان عارف مسلک اصلاح طلب در

دهه های پایانی قرن سیزدهم ه. ق. در مشهد بودند که گاهی به ایشان «اصحاب سراجچه»

(بامداد، ۷۶/۶، ۱۱۲، ۲۷۱ و حبیب، ۲۱، ۲۵) و گاهی «اهل سراجچه» (نایب الصدر، ۲۵۷/۳)

اطلاق کرده اند. وجه تسمیه و سبب اشتهار این جماعت از فرهنگمندان عرفان دوست اصلاح

طلب به «اصحاب سراچه» یا «اهل سراچه» از این رهگذر است که مرکز اجتماعی اینان، منزل کوچک (سراچه) ای واقع در مرکز شهر مشهد - نزدیک مسجد جامع گوهر شاد و حرم امام علی بن موسی الرضا (ع) - بوده است (حبیب، ۲۵ - ۲۶).

عنوان «اصحاب سراچه» یا «اهل سراچه» برای این گروه از اخوان الصفاي قرن سیزدهم، به اقتفاء و اقتباس «اصحاب صُفه» یا «اهل صُفه» انتخاب شده است که دسته‌ای از فقیران یاران پیامبر (ص) بوده‌اند و در ایوان مسقفی در قسمت شمالی مسجدالنبی، ملازم مسجد و مهیای عبادت بوده‌اند. این اصحاب صُفه را بعدها صوفیان در «طبقات الصوفیه» های خود، نخستین طبقه از صوفیان قلمداد کرده‌اند (هجویری، ۹۷؛ ابو نعیم اصفهانی، ۱۰۰، $E I^2$).

اعضاء «اصحاب سراچه»

به تعبیر یک تن از دانشوران خراسان، «اعزّاصحاب سراچه» حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی بود (ساعدی، ۲۶۹)، و به گزارش یکی دیگر از اینان، «زبده روشنفکران روحانی آن دوران که به علم و فضل و قدس و تقوی شهرتی بسزا داشتند به اصحاب سراچه پیوستند» (حبیب، ۳۶). به گفته دیگران پیشوای طریقتی اینان، مهدی خدیو گیلانی بوده است. (نایب الصدر، ۳/۵۵۰)؛ با این همه، شیوه مرید و مرادی و آداب خانقاهی بین ایشان مرسوم نبوده است. بوقت اقامه نماز جماعت، بی آن که بین ایشان کسی اختصاصی به امامت داشته باشد، هر گاه یکی از ایشان به تناوب و تفاوت امام جماعت می شده است (حبیب، همانجا). بزرگترین اعضاء و افراد «اصحاب سراچه» عبارت بودند از مهدی خدیو گیلانی (د. ۱۳۰۹ ه. ق.)، حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی (۱۲۶۶ - ۱۳۲۷ ه. ق.)، ملا غلامحسین شیخ الاسلام مشهد (۱۲۴۶ - ۱۳۱۹ ه. ق.)، حاج فاضل خراسانی (د. ۱۳۴۲ ه. ق.)، صید علی خان در گزی (د. ۱۳۳۶ ه. ق.)، سید زین العابدین رئیس الطلاب سبزواری (۱۲۴۵ - ۱۳۳۵ ه. ق.)، سید محمد امین الحکماء سبزواری (د. ۱۳۲۴ ه. ق.)، سید محمود قدسی تونی و ... که اکنون شرح احوال بعضی از ایشان جداگانه مذکور می شود.

اعز اصحاب سراچه: حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی

حاج میرزا حبیب شهیدی خراسانی (۱۲۶۶ - ۱۳۲۷ ه. ق.) متخلص به حبیب، از خاندان حاج میرزا مهدی مجتهد شهید (۱۱۵۴ - ۱۲۱۸ ه. ق.) - پدر حاج میرزا هدایت الله شهیدی

(اعتمادالسلطنه، ۲ / ۲۹۸) - بود. وی ضمن تحصیل مدارج عالی فقه و اصول در عراق، به دیدار غلام علی خان هندی که در بغداد حلقه ارشاد داشت، می رفت. چون آن مرشد هندی در بغداد بدرود حیات گفت، جانشین او - خدیو گیلانی - به مشهد رهسپار شد. به توصیه حاج میرزا حبیب که هنوز در عراق بود، سراج بیرونی منزل حاج میرزا هدایت الله شهید مشهدی (جد حاج میرزا حبیب) را در اختیار او گذاشتند. حاج میرزا حبیب، پس از چندی خود به مشهد آمد و با آن که مجتهد و فقیه مسلم و صاحب مسند ترافع و افتاء بود، از جهت طریقتی و سلوک روحانی به خدیو سرسپرده بود چنان که در شعری در حق او گفته است:

جان فدای خدیو کشور دل ختم شعرم به نام او افتاد

حاج میرزا حبیب خراسانی، پس از پراکنده شدن اصحاب سراج به نجف بازگشت و چون به خراسان باز آمد، مدتی محضر ترافع و قضاء و افتاء را ادامه داد. اما بزودی، دست از همه کارها کشید و در روستاهای اطراف مشهد با احوال جذبه و حیرت زندگی را به سر می برد. فضل الله بدایع نگار در ۱۳۰۰ شمسی در حق او می نویسد:

«از بدو جوانی و ریعان شباب، یک نوع انقطاعی از دنیا در وجودش تفرس می شد که هر اندازه مقامات علمی اش بیشتر می گشت نمایش عمل را به زهدات و ترک دنیا بیشتر می داد که معلوم می شد طایر روحش را ز کنگره عرش صفیر می زنند و به هوای آن آشیانه سرگرم اجتهاد و سلوک و تکامل بود و به دام و دانه دنیا خود را عادت نمی داد و با آن که شؤونات خانوادگی طوری بود که هر ناز و نعمتی مهنا و هر عزت و جلالی برایش فراهم و مهیا بود، ولی راحت خویش را در ارتیاضات شاقه دیده بود که پیوسته به مجاهدات نفسانیه خود را برای ترقیات روحانیه آماده می ساخت از ... محاضر درس مرحوم حجة الاسلام میرزای شیرازی و میرزای رشتی و فاضل در بندی استفاده های کامل نمود و با تحصیل اجازات مراجعت به مشهد مقدس فرمود. با آن که مقدمش را اهالی خراسان به مردمک چشم پذیرفتند و درک محراب و منبرش را تسابق می نمودند، پیوسته از شهر و شهرت فراری و چون گوهر در کان کوهستانها متواری بود و انس خویش را به فقرای گمنام و ارباب حال و مقامات انداخته بود و از اغنیا و اقویا و متکبرین دوری و تنفرداشت و با مساکین و ضعفا و خاک نشینان، همنشین و جلیس بود و حکام و ولات را خیلی به ندرت، به خود راه می داد و در مخالفت عامه مراودت تامه نداشت. زمستان را به شهر به سر می برد و از

دروس نافع خود طلاب علوم دینی را بهره مند می ساخت و بهار و خزان را در کوههای «بین الجبلین روضة من ریاض الجنة» کهوف و مغاراتی برای مناجات خود اختیار کرده بود و رازهایی که خلق تحمل شنیدنش را نداشت به کوه می گفت و صدایش در گوش ملتزمین رکابش منعکس می شد و من خود کراراً التزام رکابش را در بیلاقات درک نمودم، دامنه کوه شاندیز و ابرده و زشک را از این و چنین و مناجات و تسیح و تهلیل و کراماتش، به آن چشمی که خدا به من داده بود، کوه سینا دیدم. آنجا فهمیدم که «و لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً مُتصدِعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» چه معنایی دارد که کوه را تلاوت قرآن آن مرحوم، به لرزه در آورده بود. آنجا فهمیدم که «الی الکهف» چه معنایی دارد که آن مرحوم ایوای لهوف را تسکین لهوف خود قرار داده بود...

در عین آن که در میان مردم به سر می برد، از مردم خارج بود و بستگی به جای دیگر داشت... هم حقوق عامه را از قضا و فتوا و ارشاد و موعظت و تدریس و انفاق و تفقد ادا می کرد و هم حقوق خاصه و خلصای خود را که به امتحانات و تجربت برای خود اختیار فرموده بود، با آنها بیلاق و قشلاق می فرمود و دقایق اخلاق را به آنها ضمن معاشرت تعلیم می داد. و خیلی سعی داشت که اعمال قلبیه و انفاقات بریه اش مستور ماند...

ریاضات شاقه از یک طرف و ناملایمات روزگار از یک طرف، احساسات روشن از یک طرف، غمخواری از عدم بیداری ملت اسلامیة از یک طرف، فوت علما... از یک طرف... تهی شدن خراسان از اخلاق ملیه از یک طرف،... گوهر دین را با جان خود در کف یقین گرفته... از این کوه به آن کوه گریزان» (بدایع نگار، ۴ / ۱۹ - ۲۵).

محمد باقر ساعدی در ضمیمه تاریخ علمای خراسان می نویسد:

«حاج میرزا حبیب الله رضوی... از وارستگان و باریافتگان مرحوم میرزا ابوالقاسم در گزی... به اعتبار عالیات رفته به محضر میرزای مجدد و میرزای رشتی و فاضل در بندی حضور یافته... حدود ۱۳۰۰ ه. ق. با اخذ اجازه اجتهاد به وطن خویش باز گشت... ملاقات او با سید در گزی و برخی از ارباب حال و گرد آوردن اصحاب سراچه که سید سهم عظیمی در آن داشته در آغاز [دیوان حبیب] به طبع رسیده.» (ساعدی، ۲۷۵ - ۲۷۶).

تفصیلی ترین و کامل ترین شرح حال حاج میرزا حبیب همان است که به قلم حسن حبیب

در مقدمه دیوان او آمده است و بعد از آن نیز احوال او مکرر موضوع مقاله هائی شده است از جمله به قلم ابوالقاسم حبیب الهی (نوید) به سال ۱۳۶۳ ش (۲۸۴-۲۹۴)، علی پور جعفر در ۱۳۶۴ ش (۹۹-۱۱۷) و رضا قاسمی در ۱۳۶۹ ش (۲۶-۳۴).

سید حسن مشکان طبسی (۱۲۵۸-۱۳۲۷ شمسی) از استادان بزرگ ادب و قاضی دیوان عالی کشور در مجله دبستان نوشته است:

یکی از اشخاص بزرگ خراسان بلکه ایران، مرحوم حاج میرزا حبیب الله مجتهد بود که بسیاری درک فیض محضر آن مرحوم کرده و از بیانات منبری و محضری ایشان استفاده نموده اند... نگارنده پس از هفت سال توقف در اصفهان... به مشهد آمدم تا زیارتی کرده به اصفهان مراجعت کنم. پس از درک محضر آن مرحوم، قصد رحیل را به اقامت تبدیل نموده... (مشکان، ۵۰).

دیوان اشعار حاج میرزا حبیب خراسانی، حاصل تجربه شخصی او در سلوک عرفانی و سیر روحانی است. یکی از بهترین اشعار او، ترکیب بندی است که در جواب ادیب نیشابوری ساخته است. ادیب گفته است:

لیس فی طیلسانی سوی هو
یاوه هر سو مپو! ای خدا جو!

فاخته وار، چندی به «کوکو»
من خدا، من خدا، من خدایم

و حاج میرزا حبیب خراسانی، در مقام اعتراض، گفته است:

نیست جز فقر، در طیلسانم
سفله تر از همه ناکسانم

نیست جز عجز، طی لسانم
راست گویم: خسی از خسانم

برده زین سو، بدان سو، هوایم

بنده را پادشایی نیاید
بنده ای را خدایی نیاید

از عدم کبریایی نیاید
از گدا، جز گدایی نیاید

من گدا، من گدا، من گدایم

(دیوان حبیب، صص ۵۲-۵۳)

پیشوای اصحاب سراچه: خدیو گیلانی

پیشوای اصحاب سراچه، مهدی خدیو گیلانی (د. ۱۳۰۹ ه. ق.) مردی حکیم، متفلسف،

عارف، مططب، هیوی، منجم، دین شناس، ادیب و شاعر بود. شرح حال تفخیم آمیز و سراسر ستایش او را عطاء الله تدین طی مقاله ای منفرد در دهه ۱۳۴۰ در مجله ارمغان به تفصیل فصیل آورده است. همچنین حسن حبیب، در مقدمه دیوان حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی و مهدی با مداد در گزارش احوال اعضاء مختلف تشکل «اصحاب سراچه»، هر دو خدیو را به فضل و کمال علمی و عملی و بویژه به آزادگی و ترفع از دنیا، قناعت و مناعت ستوده‌اند. در برابر این ستایشگران، نایب الصدر شیرازی با نظری انتقادی به او می‌نگرد و در حق او در مقام اختلاف طریقه و سلیقه چنین می‌نویسد:

«خدیو... از فضائل صوری حظی داشت و خطّ تحریر و نسخ را بد نمی‌نوشت و در قواعد اعداد و حروف بی اطلاع نبود. چند سالی در نجف اشرف با حاجی میرزا زین العابدین... سبزواری، رفیق حجره و گرمابه و گلستان بود. چون برای عود و وطن به کاظمین رسیدند، به غلام علی خان نام هندی دست ارادت دادند و چند سالی به صحبت او پای بست، و بعد از فوت غلام علی خان عیال وی را برداشته با برادر طریق به ارض اقدس رضوی آمدند و بازارش رونق یافت و اصحابش را «اصحاب سراچه» می‌نامیدند. اوقاتی که را قم [نایب الصدر] را با وی صحبت دست داد، بازارش کاسد و با حاجی سید زین العابدین مذکور ارتباطش فاسد بود، در کمال فلاکت و عسرت می‌گذرانید، غالب سخنانش از جوگک بشست و طریقه غیر مستقیمه می‌نمود و ظاهراً غلام علی خان هندی وی را پریشان کرده و نتوانسته از تفرقه‌اش برهاند.» (نایب الصدر، ۳/ ۵۵۰ - ۵۵۳).

آنچه نایب الصدر در گزارش حال خدیو نوشته‌است که اغلب سخنان او «از جوگک بشست و طریقه غیر مستقیمه می‌نمود» (نایب الصدر، ۳/ ۲۵۷) با آنچه حسن حبیب نوشته‌است قابل مطابقت است چه به گزارش این نویسنده، غلام علی هندی - استاد خدیو - «به رموز معارف و حکم هندوان دست یافته... زبانهای قدیمی هندوان و فلسفه افسانه‌های دینی و معارف اخلاقی آنان را می‌دانست و به خواص شاگردان خود می‌آموخت (حبیب، ۲۳).

این ابیات از یک غزل نمونه‌ای از اشعار خدیو است:

شورش مُلک برین از اثر جوش من است

چرخ در دایره اش واله و مدهوش من است

جوشش باده ارواح - چه اندر خم جسم
چه مجرد زهیا کل - همه از جوش من است
صورت غیب و شهادت که ز ملک و ملکوت
برقع ذات من و پرده و روپوش من است
صوف پوشان صفی هیکل صافی ارواح
دلق پوشان خدیودل یم نوش من است

حاج فاضل خراسانی

محمد علی فاضل خراسانی (د ۱۳۴۲ ه. ق.) پدرش سبزواری و مادرش شیرازی بود. پدر او ملا عباسعلی، واعظ مشهوری بود که از جهت اشتها او، این پسر مدتها، با نام فاضل ملاعباسعلی (یعنی فاضل پسر ملاعباسعلی، همچون ناصر خسرو . میرداماد و ...) خوانده می شد. جد او شیخ حسن صد خروی سبزواری معروف به حاجی قاضی آخوندی - هنگامی که حسن خان سالار به سال ۱۲۶۶ ه. ق. در خراسان علیه ناصرالدین شاه شورش کرده بود و فرزندش امیر اصلان خان در سبزواری مستقر بود، از سوی حسام السلطنه که برای دفع حسن خان سالار به خراسان لشکر کشی کرده بود، به رسالت و سفارت نزد روحانیان به سبزواری مأمور شد و بعد از دفع غائله سالار، به مشهد آمده با لقب ملا باشی به خدمت دولت و ملت پرداخت و در سفر حسام السلطنه برای فتح هرات نیز به همراه اردوی ایران به هرات رفت (بدایع نگار، ۱۹/۸-۲۱).

ملا حسن قاضی صد خروی به سال ۱۳۰۰ ه. ق. از جهان در گذشت (همانجا، ۲۳) و از او سه فرزند پسر ماند که اشهر ایشان ملا داود قاضی زاره صد خروی (د. ۱۳۲۲ ه. ق.) پدر فضل الله آل داوود بدایع نگار آستان قدس رضوی و مدیر مجله الکمال (چاپ ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ ش) و عبدالحسین آگاهی (د. ۱۳۱۶ ش) است. پسر دیگر ملاحسن قاضی صد خروی ملاعباسعلی واعظ است که پدر حاج فاضل خراسانی است و پسر دیگری به نام معین الشریعه. سابقه خانوادگی این طایفه و به اختصاص سرگذشت ملا داوود قاضی زاده و پدر او ملا حسن قاضی صد خروی را غلامحسین خان افضل الملک کرمانی (د. ۱۳۴۸ ه. ق.) در سفرنامه خود به تفصیل فصیل نوشته است و طی آن به نام معین الشریعه نیز اشاره کرده است (افضل الملک، ۸۶) و سپس در شرح حال حاج فاضل در ۱۳۲۰ ه. ق. در ایالت نیرالدوله در خراسان

می نویسد:

«بزرگ مجتهدی دیگر که در این شهر [مشهد] است جناب مستطاب افقه العصر والزمان آقا محمد علی معروف به فاضل است که سایر مجتهدین این سامان قشر هستند و ایشان لب می باشند. حقیقت مسائل و کنه دین و تحقیق صحیح نزد ایشان است و عوام فریب نیستند و اعتنا ندارند که مریدان احمق، زیاد به ایشان بگروند. تمام مسائل فقهیه و شرعیه و عرفیه و ظاهریه و باطنیه در دست ایشان است. مردمان با هوش و خواص اصحاب که طالب حقیقت گویی باشند و از تزویر و حفظ ظاهر رمیده‌اند، باطناً مایل به ایشان هستند. درک و ذوق ایشان در علوم و حقیقت امر دین، ربطی به سایرین ندارد و گاهی بدون تدلیس حقیقت مسائل را ابراز می کنند و به این جهت ریاست عامه را کنار گذاشته‌اند، ولی باز حکم ایشان، مطاع و متبع است. ایشان فرزند مرحوم ملاعباس علی واعظ هستند. مرحوم ملاعباس علی را در بیست سال قبل دیده‌ام و مکرر پای وعظ ایشان نشسته بودم و از بیانات ایشان حظ ها می بردم. ایشان از وعاظ بودند. لکن هیچ عالمی به قدر ایشان، علم و اطلاع بر اوضاع عرب و طرز جاهلیت و سبک اسلام نداشت. جامع اخبار و حاوی آثار و محقق تاریخ اسلامی بود. مثلاً چاههایی را که در زمان جاهلیت یا اسلام هر کس در اطراف مکه و حجاز کنده بود که به مردم آب برسد، او از حفظ، اسم آن چاهها را می دانست و بانی آن را می گفت. کسی که در این جزئیات آن قدر مجیط باشد، معلوم می شود که در رئوس مسائل و تشریح غزوات صدر اسلام تا این زمان، چه قدر خبیر و بصیر است» (همانجا، ۹۶ - ۹۷).

اما در اینجا افضل الملک، می نویسد که ملاعباس علی واعظ برادر قاضی صد خروی است که به سال ۱۲۶۶ ه. ق. به سفارت از سوی حسام السلطنه نزد حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار رفته است، در صورتی که عباس علی واعظ، پسر حسن قاضی صد خروی است، نه برادر او. محمد باقر ساعدی خراسانی در ذیل تاریخ علماء خراسان تألیف عبدالرحمن مدرّس (وفات ۱۳۲۸ ه. ق) به عنوان ضمیمه مینویسد:

«ملا محمد علی از محققان، دانشمندان عصر حاضر و از حکما بوده. شرح کمالات این عالم ربانی هنوز هم زبانزد محافل و مجالس است. و مردمی که از بیانات او استفاده کرده [اند] هم اکنون در قید حیات اند. حاجی در اوائل تحصیل بر اثر ذوق فطری با اصحاب سراچه که اعز آنان حاج میرزا حبیب الله خراسانی بوده پیوسته. و مرد بسیار خوش بزم و وارسته بوده. معروف است فیض محمد خان سنی، حاجی را گاهی اوقات برای صرف شیر به منزل خود دعوت می کرده. حاجی پس از صرف شیر، از وی تمجید کرده و می گفته:

رحمت حق بر تو و بر شیر تو در قیامت حشر تو با پیر تو
حاجی محضر قضاوت داشته و شرحی بر دعای عرفه می نوشته، لیکن
ناتمام مانده. آقای مروّج می نویسد: در روز دو شنبه ۶ ربیع الثانی ۱۳۴۲ هـ.
ق. وفات یافته و در مقبره خالصی [در حرم حضرت امام رضا (ع)] مدفون
شده. و ماده تاریخ او را «یا غفران» یافته. بنده به تضمین گفته‌ام:

سال تاریخ حاجی فاضل
ساعده از گفته شفیق نوشت
آن حکیم و فقیه با ایمان
بهر تاریخ فوت: «یا غفران»

(ساعده ۲۷۰-۲۷۱)

در سال دوم مجله الکمال که در سال ۱۳۰۰ شمسی / ۱۳۴۰ هـ. ق. در مشهد به سردبیری
فضل الله آل داوود بدایع نگار آستان قدس رضوی منتشر شده است، اشاره هایی به حاج
فاضل دیده می شود. از جمله:

الف - ضیاء الاسلام خراسانی طی نامه یی که در شماره سوم مجله الکمال چاپ شده
است، می نویسد:

خدا را شکر که ... یک مجله اسلامی ... مانند الکمال ... سر مشقی ... می باشد ... مجله یی که
حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای حاج فاضل مجتهد دامت برکاته به ترویج آن امر شرعی
فرموده اند. این جانب حق ندارد که به توصیف آن پردازد. (الکمال، س ۲ ش ۳ ص ۳۲).

ب - سر دبیر مجله الکمال طی گزارش که در شماره چهارم مجله مذکور منتشر شده
است، می نویسد:

«حرکت من الحرم الی الحرم - حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج
فاضل مجتهد دامت برکاته به سفارت من الله الی الله از آستان قدس به صبح سه شنبه ۲۰ شهر
شعبان [۱۳۴۰ هـ. ق.] عازم عتبه بوسی عتبات عالیات با اهالی منزل خود گردیدند و شمس
نقباء سادات جلیله رضویه ... میرزا یحیی ناظر ... در منزل «طرق» آن وفود حسینی و مشیعین
معظم را به صرف نهار و شام پذیرائی ... (الکمال، س ۲، ش ۴، ص ۳۲).

از حاج فاضل دو کتاب حکمی و عرفانی مهم بر جای مانده است یکی شرح دعای عرفه و
دیگری تفسیر آیه نور. نسخه ای خطی از شرح دعای عرفه مورخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ توسط
احمد فاضل (پسر حاج فاضل خراسانی) در ۱۶ تیر ۱۳۲۵ به کتابخانه آستانه قدس اهداء
شده است که اکنون در آن کتابخانه نگهداری می شود. این نسخه که مجموعاً یکصد و پنجاه و

صفحه به قطع رقعی است چنین شروع می شود:

قال : الحمد لله الذي ليس لقضائه دافع. شرح : الحمد، هو الثناء على الجميل الاختياري. الله، اسم الذات، المستجمع لجميع صفات الكمال . والحمد مصدر ، يقع بمعنى الفاعل و المفعول و كلاهما صحيح . اما بمعنى الثاني فلان كل جمال و كمال من الله، فكل من يحمد احداً او يثنى عليه، فهو يثنى حقيقة على الله، و ان لم يعرف له. و لنعم ما قيل:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است
الا ترى ان الثناء و المدح لكتاب او شعر هو ثناء على مصنفه و شاعره . و
لما كان الموجودات باسرها كتاب الله التكويني، فمدح كل موجود و ثناء كل
شيء هو ثناء الله:

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است
و بعبارة اخرى ، لما كان كل ممكن ليس له وجود من نفسه بل عدم في نفسه:
ما عدمهائيم هستي هانما تو وجود مطلق و هستي ما
فكذا ليس له كمال و جمال في نفسه يثنى عليه، بل جماله و كماله عكس جمال الله و كماله :
خلق را چون آب دان، صاف و زلال و اندر آن تابان صفات ذوالجلال»

(نسخه آستان قدس، ۱-۲)

حاج فاضل خراسانی شاگردان بزرگی تربیت کرده است از جمله حاج غلامحسین حکیم زرگر، چنان که ساعدی نوشته است:

« و از شاگردان نامبرده حاج غلامحسین حکیم زرگر است که از مردان وارسته و بزرگوار عصر حاضر و مورد توجه عوام و خواص بوده و در عین حالی که جامع فضائل و کمالات بوده به کار زرگری خود مشغول و به تمام معنی احتیاط را مراعات می کرد به طوری که یهودیان هم بدون وزن و محک طلاهای خود را به او می داده و بدون امتحان طلا از او می خریدند و او را مردی درست کار می دانستند...در اسطرلاب ماهر و در فهم مطالب قرآنی ذوقی منحصر به فرد داشت. چنانکه تفسیری بر برخی از آیات نوشته و اشعار توحیدی شاهنامه را گرد آورده و بالاخره کمالات این مرد وارسته زیاد و پس از هفتاد سال زندگی نورانی حدود ۱۳۵۹ هـ. ق. وفات یافت و در صحن جدید مدفون شده» (سعدی، ۲۷۱-۲۷۰).

یکی دیگر از شاگردان حاج فاضل حاج میرزا حسن بجنوردی (۱۳۱۶-۱۳۹۶ هـ. ق.) فقیه

و حکیم نامدار حوزه نجف است (تهرانی، ۳۸۵؛ رازی ۳/۱۸۴). وی در حوزه مشهد از حاج فاضل خراسانی فلسفه و از حاج آقا حسین قمی فقه و از آقا زاده خراسانی اصول آموخت و سرانجام به توصیه حاج فاضل برای تکمیل فقه و اصول به نجف رفت (تهرانی، ۳۸۵) و آنجا کتاب پر بار خود (القواعد الفقهیه) را در اصول در دوازده جلد تألیف کرد.

دیگر شاگردان حاج فاضل عبارتند از:

آقا بزرگ تهرانی، صاحب الذریعه؛ سید حسن امین الشریعه، صاحب اخلاق امینی؛ شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی، طابع منطق الطیر عطار، پدر سید محمود فرخ خراسانی؛ محمد علی بامداد و مهدی الهی قمش‌ای (حسن زاده، ۹۷)

دکتر قاسم غنی، در نامه ای که به تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۲۹ به محمد علی جمال زاده، نوشته است می گوید:

«حاج فاضل مجتهد بزرگ مشهد... شعر خوب می گفت، شعر خوب می فهمید، تاریخ می دانست، سرعت انتقال و هوش غریبی داشت، رند عالم سوزی بود. یک نوع آبه کوانیار^(۱) ایرانی بود که من هزار داستان از او دارم... مرد صاحب‌دل نیک نفسی هم بود» (غنی / ۲۸۲).

رئیس الطلاب

حاج میرزا زین العابدین سبزواری (۱۲۴۵-۱۳۳۵ ه.ق.) در عراق به‌مراه خدیو گیلانی به غلام علی هندی دست ارادت داد و سپس به‌مراه خدیو از بغداد به مشهد آمد و در شمار اصحاب سراچه، به تبلیغ افکار اصلاحی و تجدد طلبی پرداخت. چون اصحاب سراچه، تبعید شدند، وی راه خود را از ایشان جدا کرد و «دشمن صوفیه شده و به دسته مخالفین پیوست» (بامداد، ۱۱۲/۶). در سال ۱۳۱۳ ه.ق. در اثر تبلیغات او، قریب هشتصد نفر از طلاب مشهد دور او جمع شدند و هر یک از آنان به بذل مال و جان با وی بیعت کردند و به این مناسبت، وی به «رئیس الطلاب» معروف شد (همانجا). این سپاه هشتصد نفری که بزودی همه به ششلول و چماق مسلح شدند، قبل از جنبش مشروطه، به عنوان «احتساب» در امور اجتماعی و فرهنگی دخالت‌هایی می کردند. مثل این که «هر کس را که می دیدند، سبیلش را نزده و دارای

۱ - کشیش رند فرانسوی به نام گراهام کوانیارد Jerome Coignard که قهرمان یک از داستانهای آناتول فرانس است.

شارب است... توقیف کرده شاربهای او را می زدند. و بعد، اتباع مسلمان روسیه را هم مانع می شدند که با لباس [محلی خود] به زیارت حرم امام رضا(ع) بروند. چون کنسولهای روس و انگلیس مقیم مشهد به این کارهای او اعتراض کردند. استاندار خراسان، اتباع او را گوشمالی داد. (همانجا). بدین گونه، این تشکل اجتماعی به نوعی گروه فشار Pressure Group تبدیل شده بود.

رئیس الطلاب پس از جنبش مشروطه، رئیس مجاهدان مشهد شد. در دوره استبداد صغیر، «برای اعاده مشروطیت، بر اسب سوار می شد و قطار فشنگی حمائل می کرد و تفنگی بر دست می گرفت و مجاهدان مسلح هم در رکاب او حرکت می کردند و در خیابانها و کوچه‌های مشهد، مشروطیت را تبلیغ می کردند» (همانجا، صص ۱۱۲-۱۱۳).

صید علی خان درگزی

صید علی خان درگزی (مقتول ۱۳۳۶ ه. ق.) از خوانین دانشمند درگز خراسان بود. «جدّ اعلائی او از سرداران محبوب نادر شاه بود» (سایکس، ۳۸۴). وی از شاگردان خدیو گیلانی بود و در مشهد در همسایگی خدیو منزل داشت. وی استاد میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (استاد ادیبان بزرگی همچون بدیع الزمان فروزانفر، محمد پروین گنابادی، محمد تقی مدرس رضوی و...) بوده است (ریاضی، ۸۴). یکی دیگر از شاگردان صید علی درگزی، محمد تقی بهار است (بهار، سبک شناسی، ۱ / یب). چنانکه بهار در دیوان خود در وصف او می گوید:

امیری، نامداری، کامکاری
که درس نامداری کرده از بر
مرا استاد شعر پارسی اوست
به نام ایزد، زهی استاد و سرور

(بهار، دیوان، ۲۵۷/۱)

مخالفت با اصحاب سراج

تشکل اجتماعی، اندیشه‌ها و تبلیغات اصلاح طلبانه اصحاب سراج و شیوه زندگی ایشان، مایه بروز اختلاف جدی بین فرهنگ سنتی علمی و سیاسی با آنان شد. محمد تقی مجتهد بجنوردی (وفات ۱۳۱۴ ه. ق.)

تشکل اجتماعی، از شاگردان شیخ محمد حسن صاحب جواهر و شیخ انصاری - که اعتماد السلطنه او را به مقبولیت و مسلمیت نزد عامه می ستاید (مطلع الشمس، ۴۰۲/۲ و المآثر

(۱۵۸)، خدیو و یارانش را تکفیر کرد و ملّا احمد خطیب از واعظان مشهد، عوام را علیه اصحاب سراچه شوراند. تا آن که اوضاع چنان شد که جان خدیو و اصحاب سراچه در خطر افتاد (حبیب، ۳۲). پس والی خراسان (عبدالوهاب آصف الدوله شیرازی)، عده‌ای از اصحاب سراچه را تبعید کرد و اصحاب سراچه متفرق شدند (بامداد، ۷۷/۶).

وقتی که حاج میرزا حبیب و حاج فاضل به امر آصف الدوله از مشهد به دره گز و کلات تبعید شدند، حاج فاضل این رباعی را در دره گز سرود:

با یاد خدا، دره گز و توس یکی است آه دل مظلوم و دف و کوس یکی است
چون نیست زمام امر، در قبضه ما پس شادی و انبساط و افسوس یکی است
در همین اوان است که شاهزاده ابوالحسن میرزا ملقب به شیخ الرئیس و متخلص به حیرت، از ترس خشونت و شدت آصف الدوله، از مشهد به عشق آباد، فرار کرد و این شعر را از آنجا به توسط نایب السلطنه برای ناصرالدین شاه فرستاد:

نایب السلطنه! برگو به شه پاک سرشت
که یکی ز اهل خراسان به من این بیت نوشت
آصف و ملک خراسان به تو ارزانی باد
ما ره عشق گرفتیم، چه مسجد چه کنشت

ناصرالدین شاه در جواب گفت:
نایب السلطنه بر گونه خراسانی زشت
که شهنشاه جواب تو به این بیت نوشت
آصف و ملک خراسان به من ارزانی باد

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
سر انجام مردم مشهد در ۱۳۰۳ ه. ق. علیه آصف الدوله قیام کردند و ناصرالدین شاه
مجبور شد، آصف الدوله را به تهران احضار کند و به جای او محمود خان ناصرالملک به
ایالت خراسان منصوب شد.

شیوه زندگی و سلوک اصحاب سراچه

شیوه زندگی و سلوک اصحاب سراچه را چنین نوشته‌اند که از دو ساعت به صبح مانده تا

نماز صبح به انفراد و تنها در حرم رضوی، به تهجد مشغول بوده‌اند. روزها را اغلب روزه می‌گرفتند. در افطار از غذاهای چرب و سنگین و گاه حتی از همه غذاهای حیوانی پرهیز می‌کردند. از آمد و شد با مردم و «آمیزش با زهاد و مقدّس القابان» اعراض داشتند و شب و روزشان به عبادت خالق و خدمت مخلوق مصروف بود. هر روز عصر، هنگامی که هوا خوش بود، فرسنگی پیاده روی و هواخوری می‌کردند و به خارج شهر می‌رفتند (حبیب، ۲۵-۲۶).

تفکرات اجتماعی و اصلاح طلبی

رگه های اصلاح طلبی و اندیشه های اجتماعی - سیاسی دست کم در میان بعضی از اصحاب سراچه بارز بوده است. از جمله زین العابدین سبزواری که بعدها در جنبش مشروطه به ریاست طلاب خراسان به حمایت از مشروطیت برخاست و از این رهگذر به «رئیس الطلاب» مشهور شد (امین، ۱۹۲ - ۱۹۴)، صبحها در اوج محبوبیت اصحاب سراچه - یعنی سالها پیش از انقلاب مشروطه - در یکی از شبستانهای مسجد جامع گوهر شاد، جلوس می‌کرد و تا اذان ظهر به صحبتهای متنوع اجتماعی - سیاسی برای طلاب مشغول بود. از جمله مطالبی که در این نشستها از او نقل کرده‌اند، «پیشرفت ملل غرب در علم و صنعت، عقب افتادگی مسلمانان در امور دینی و دنیوی، تعصبات یهوده شیعه و سنی، جشنی که طلاب در نهم ربیع اول به نام عید عمر می‌گرفتند و قتل‌هایی که در همان ایام عید عمر میان شیعه و سنی روی می‌داد، از شبیه‌سازیهای صحرای کربلا و ...» می‌باشد (حبیب، ۲۸).

بدین گونه مسلم می‌شود که تجمع اصحاب سراچه یک جنبش فرهنگی - اجتماعی بوده است که به تعبیر هگل، نوعی «نهاد جامعه مدنی» Civil Society (لایه‌ای از تشکل اجتماعی که واسطه بین خانواده و دولت است) تلقی تواند شد. این تشکل فرهنگی - اجتماعی، بر اثر مداخله مستقیم والی خراسان در هم شکسته است.

منابع

- اصفهانى، ابونعیم، حلیة الاولیاء، چاپ عبدالحفیظ فرغلی‌القرنی، قاهره، مطبعة الانوار، بی تا.
 افضل الملک، غلامحسین، سفرنامه خراسان و کرمان، تهران، توس، بی تا.
 با مداد، مهدی، رجال تاریخ ایران، تهران، زوار، ج ۶.
 بدایع نگار، فضل‌الله، الکمال، سال دوم، شماره های اول تا دهم (۱۳۰۰ - / ۱۳۰ شمسی).

- بهار، محمد تقی، دیوان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ج ۱.
- همو، سبک شناسی، تهران، پرستو، ۱۳۵۵، ج ۱.
- پور جعفر، علی، شرحی به احتصار در احوال و زندگانی میرزا حبیب خراسانی، فرهنگ نامه، ۱ (۱۳۶۴).
- تدین، عطاءالله، خدیو گیلانی، ارمغان.
- تهرانی، شیخ آقا بزرگ، طبقات اعلام الشیعه، جزء ۱، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، مشهد، ۱۴۰۴، قم ۱.
- حبیب، حسن، مقدمه بر دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به کوشش علی حبیب، تهران، زوار، ۱۳۵۳.
- حبیب الهی، ابوالقاسم (نوید)، حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی، ارمغان نوید، اصفهان، ۱۳۶۳.
- (حاج میرزا) حبیب خراسانی، دیوان، به کوشش علی حبیب، تهران، زوار، ۱۳۵۳.
- حسن زاده آملی، حسن، نامه ها برنامه ها، قم، قیام، ۱۳۷۳.
- ریاضی، غلامرضا، دانشوران خراسان، مشهد، ۸۴.
- ساعدی، محمد باقر، ضمیمه تاریخ علمای خراسان، مشهد، خسروی، ۱۳۴۱.
- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، زوار، ۳۵، ج ۲، ۳۸۴.
- شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، تهران، ۱۳۵۲.
- غنی، دکتر قاسم، نامه ها، به کوشش سیروس غنی و سید حسن امین، تهران، وحید، ۱۳۶۸.
- قاسمی، رضا، حاج میرزا حبیب خراسانی، صوفی، ش ۸ (مهر ۶۹).
- مشکان طبسی، سید حسن، «حاج میرزا حبیب» دبستان، سال اول (۱۳۰۴)، ص ۵۰.
- نایب الصدر، طرائق الحقائق، چاپ محمد جعفر محجوب، تهران، سنائی، بی تا.
- هجویری، کشف المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۹۷.
- دائرة المعارف تشیع، مدخل «اصحاب سراچه».